

طرحی از

حافظ

زندگی حافظ بر اساس
تواریخ و تذکره‌ها

تألیف و تدوین: میرحسن ولوی

طرحی از حافظ

زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکرها

تألیف و تدوین:
میرحسن ولوی



سرشناسه	: ولوی، میرحسن، ۱۳۳۵ - .
عنوان و نام پدیدآور	: طرحی از حافظ؛ زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکره‌ها / تألیف و تدوین: میرحسن ولوی .
مشخصات نشر	: تهران، انتشارات زوار، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	: ۳۸۸ ص .
شابک	: 978-964-401-535-9
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه .
موضوع	: حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ ق - سرگذشتنامه .
موضوع	: Hafiz, Shamsoddin Muhammad, 14th century - Biography
موضوع	: شاعران ایرانی - قرن ۸ ق - سرگذشتنامه .
موضوع	: Poets, Iranian - 14th century - Biography
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ط ۴۸/و ۵۴۳۴/ PIR
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۳۲/ف ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۴۱۲۵۵۲



انتشارات زوار

- طرحی از حافظ □
- زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکره‌ها □
- تألیف و تدوین / میرحسن ولوی □
- حروفچینی و صفحه‌آرایی / مریم لک □
- لیتوگرافی و آماده‌سازی چاپ / عالمی □
- نظارت بر چاپ و صحافی / فرناز کریمی □
- شمارگان / ۱۱۰۰ نسخه □
- چاپ / خاشع □
- شابک / ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۱-۵۳۵-۹ □
- حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ می‌باشد □

□ تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهید نظری؛ پلاک ۲۷۸ □

□ تلفن: ۰۳ ۲۵ ۴۶ ۶۶-۲۳ ۴۸۳۴ ۶۶-نمبر: ۲۴ ۴۸۳۴ ۶۶ □

□ قیمت ۳۵۰۰۰ تومان □

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار نویسنده
۲۷	روش کار نویسنده
۳۱	فصل اول - زندگانی حافظ بر پایه منابع تاریخی و تذکره‌ها
۳۳	زندگانی حافظ
۳۵	خلاصه‌ای از زندگانی خواجه حافظ به صورت گاه‌شمار
۴۱	تولد حافظ
۴۷	خانواده حافظ
۵۵	تحصیلات و استادان حافظ
۶۱	اوضاع فارس در دوران حافظ
۶۹	خاندان اینجو (آل اینجو)
۸۳	خاندان مظفر (آل مظفر)
۹۷	حافظ و جلال‌الدین شاه شجاع
۱۱۷	سلطان زین‌العابدین
۱۲۵	شاه یحیی
۱۳۱	شاه منصور
۱۴۳	دیگر امیرانی که مورد توجه حافظ بودند
۱۴۹	امیر تیمور گورکانی
۱	شعر حافظ
۱۶۷	دیوان حافظ
۱۷۷	سفرهای حافظ
۱۸۹	حافظ و شهر شیراز
۱۹۵	شاعران معاصر با حافظ
۲۰۵	درگذشت حافظ

۲۰۹ منابع و مآخذ
۲۱۷ نمایه
۲۲۵ فصل دوم - حافظ در تواریخ
۲۲۷ حافظ در منابع تاریخی
۲۲۹ ۱- کتاب حبیب السیر
۲۳۳ ۲- کتاب تاریخ فرشته
۲۳۷ ۳- کتاب تاریخ راقم
۲۴۱ ۴- تاریخ فارسنامه ناصری
۲۴۵ فصل سوم - حافظ در تذکرها
۲۴۷ نگاهی کوتاه به سنت تذکره نویسی در ایران
۲۵۱ ۱- تذکره نفحات الانس من حضرات القدس
۲۵۳ ۲- بهارستان یا روضة الاخبار و تحفة الابرار
۲۵۵ ۳- تذکره الشعراء
۲۶۱ ۴- تذکره مجالس النفايس
۲۶۳ ۵- تذکره هفت اقلیم
۲۶۷ ۶- مجالس المؤمنین
۲۷۱ ۷- سُلم السماوات
۲۷۳ ۸- تذکره خلاصة الاشعار و زبدة الافکار
۲۷۷ ۹- تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفين
۲۸۱ ۱۰- تذکره میخانه
۲۸۹ ۱۱- تذکره مرآت الخيال
۲۹۳ ۱۲- تذکره بهارستان سخن
۳۰۳ ۱۳- تذکره رياض الشعرا
۳۱۱ ۱۴- تذکره آتشکده آذر
۳۲۳ ۱۵- تذکره خزانه عامره
۳۲۹ ۱۶- تذکره رياض السباحه
۳۳۳ ۱۷- تذکره دلگشا
۳۳۷ ۱۸- تذکره رياض العارفين
۳۶۳ ۱۹- تذکره مجمع الفصحاء
۳۶۹ ۲۰- تذکره آثار عجم
۳۷۳ ۲۱- تذکره مرآت الفصاحه
۳۷۷ ۲۲- تذکره طرائق الحقایق
۳۸۳ ۲۳- تذکره ريحانة الادب

یادداشت استاد بهاء‌الدین خرمشاهی

بحمدالله در زبان فارسی بیش از هزار کتاب و احتمالاً بیش از دویست پایان‌نامه درباره حافظ و شناساندن شخصیت یا شرح شعر او و پایگاه و جایگاه رفیع هنری‌اش داریم.

سالی بیش از دویست چاپ علمی، انتقادی یا عادی و نیز نفیس از دیوان او منتشر می‌شود. نیز ۵-۶ لوح فشرده از شیواخوانی و نیز در حدود یک ثلث از غزل‌های او به صورت خوشخوانی (موسیقیایی) پدید آمده و بیش از ۵۰ خوشنویسی از کل دیوان، همه به همت دوستداران حافظ در دست است. همچنین سه دانشنامه حافظ و حافظ‌پژوهی داریم که یکی به صورت نرم‌افزاری و دیگر کتاب و سومی در دست تدوین است. به قول معروف در خانه هر ایرانی که قرآن هست، نسخه‌ای از دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ وجود دارد.

حافظ دوستی و حافظ‌پژوهی از قرن‌ها پیش در هند، پاکستان، افغانستان، بنگلادش، آسیای میانه، به ویژه تاجیکستان و به ویژه در سمرقند و بخارای فارسی زبان و همدل و هم‌فرهنگ با ایران و نیز با کشورها و اقلیم‌هایی که یاد کردیم رواج دارد. همچنین کشورهای شمال غربی و غربی / ترکیه و بالکان و حتی کشورهای اروپای شرقی همه و همه، همچون ایران، کشور زادگاه حافظ، حافظ‌گرا هستند.

ترجمه‌های کامل یا برگزیده و به‌گزینی شده حافظ به بیش از ۸۰-۷۰ زبان انجام گرفته، و در حال افزایش است. شاید حافظ‌پژوهی پرکارترین و فعال‌ترین رشته از رشته‌های ایران‌شناسی امروز جهان باشد. اما با اینهمه، اطلاعات تاریخی و زندگینامه‌ای ما درباره حافظ اندک است و برای نخستین بار است که کتابی در زمینه شناخت و شناساندن واقع‌گرایانه و غیرافسانه‌ای با عنوان **طرحی از حافظ / زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکرها** به کوشش دوست دانشمند جناب میرحسن ولوی جمع و تدوین شده و از سوی انتشارات زوار انتشار یافته است.

از طرف دیگر تاریخ‌های کهن ما اکثراً بلکه جمیعاً سیاسی و سلسله‌ای است و به ندرت اطلاعات فرهنگی دربر دارد. باید شاکر باشیم که تذکره‌نویسی در کشور ما تاریخ دیرینه‌ای دارد. اهمیت و فایده **طرحی از حافظ** در این است که آنچه خوبان همه دارند به تنها دارد. جناب مهندس ولوی تخصص اصلی‌شان کامپیوتر و پژوهش‌های کامپیوتری است و در این زمینه صاحب تألیفات عدیده هستند. اینک در مقام ادب‌شناسی و حافظ‌پژوهی، زندگی حافظ را از میان چهار تاریخ و بیست و سه تذکره جمع و تدوین کرده‌اند؛ و یک زندگینامه بی‌سابقه بر مبنای آن منابع نیز به قلم خود نوشته و عرضه داشته‌اند که مرجعی معتبر و ارزشمند و روشن و روشنگر برای دوستداران حافظ و ادب فارسی است.

بهاء‌الدین خرمشاهی

اول مرداد ۱۳۹۵

پیشگفتار نویسنده

دو قرن هفتم و هشتم هجری در تاریخ ایران بسیار حائز اهمیت است. زیرا سرزمین پهناور ایران در این دوران پر آشوب عرصهٔ تاخت و تازهای ویرانگر مغولان و اعقاب چنگیزخان شد و در پی آن تاخت و تازها تیمور لنگ حملهٔ ویرانگر خود را آغاز کرد.

اگرچه آسیب‌ها و خسارت‌های فراوانی بر پیکر ایران و ایرانی وارد آمد، اما شعله‌های فرهنگی و ادبی به خاموشی نگرایید؛ از میان انبوه خرابی‌ها و کشتارهای وحشیانه، جوانه‌های هنری و ادبی رویدن گرفت و گره بر گره خود را به آیندگان رساند و ماحصل آن ظهور بزرگانی شد همچون خواجه حافظ شیرازی.

پس از کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی^۱ (متوفی ۶۳۵ ق.)، قصیده‌سرای بزرگ ایرانی، سبک و روش قصیده‌سرایی اندک اندک از رواج افتاد و جای خود را به سرودن غزل ساده و عرفانی سپرد. در این برهه از تاریخ ایران گویندگان و سخنوران به قالب‌ها و عبارات موزون عرفانی روی آوردند و غزل‌سرایی اوج گرفت.

در این دوران بستر آشفتهٔ اوضاع اجتماعی زمینه‌ساز شکوفایی منظومه‌هایی عرفانی آمیخته به نکات تربیتی و اجتماعی شد. در میان گویندگان پهنهٔ ادبی ایران، دو تن در غزل‌سرایی گوی سبقت از دیگران ربودند: سعدی که به «افصح‌المتکلمین» مشهور شد و

۱. کمال‌الدین اسماعیل متخلص به «کمال» و مشهور به «خلاق‌المعانی»، از شعرای بزرگ ایران در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. وی که از ارادتمندان شهاب‌الدین عمر سهروردی بود، تاخت و تاز مغولان را به چشم خود دید و هم به دست آنان کشته شد. (نک. به مصاحب، دائرة‌المعارف فارسی، ص ۲۲۶۰).

خواجه حافظ شیرازی، که بعدها به «لسان‌الغیب» شهرت یافت.^۱ حافظ توانست با استفاده از ادبیات و معانی قرآنی^۲، بهره‌گیری از عرفان ایرانی-اسلامی و همچنین با به‌کارگیری هنرمندانه از ذخایر ادبی پیشینیان^۳، خود را در قلب ادبیات ایران بنشانند. او نه تنها بر سخنگویان فارسی‌زبان بعد از خود تأثیر عمیقی گذاشت، بلکه اندیشمندان و ادیبان بزرگ و برجسته اروپایی همچون گوته^۴، امرسون^۵، نیچه^۶، تاگور^۷ و آندره ژید^۸ را نیز از دریای معنا و ادب خود بی‌بهره نگذاشت.^۹

۱. به قول شادروان محمدعلی فروغی می‌توان بر سبیل تشبیه سعدی را دریا انگاشت و خواجه حافظ را کوه دانست. (نک. مقالات محمدعلی فروغی، ج ۱، ص ۲۵۵).
۲. گذشته از اثرات عمیق قرآن بر غزلیات حافظ، که خود او بارها به آن اعتراف دارد، «نظم پریشان» یا «ساختار پاشان» (incoherence) نیز برخاسته از تأثیرات ساختاری قرآن است بر دیوان حافظ. این نکته توسط حافظ‌شناس معاصر، بهاء‌الدین خرمشاهی مطرح شده است. (نک. به ذهن و زبان حافظ، چاپ هشتم، ۱۳۸۴ و حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۳۴).
۳. استفاده هنرمندانه حافظ از سخنگویان پیش از خود مانند: رودکی، فردوسی، خیام، سنایی، خاقانی، نظامی، عطار، مولوی و سعدی و دیگران در دیوان او منعکس است و می‌توان آنها را پی‌گرفت. (نک. به دکتر محمد معین، حافظ شیرین سخن، صص ۵۸۸-۶۲۵).
۴. گوته (Goethe): شاعر بزرگ آلمانی (۱۸۳۲-۱۷۴۹م). با خواندن ترجمه دیوان حافظ، به قلم شرق‌شناس اتریشی، هامر پورگشتال که در سال ۱۸۱۴ میلادی آن را انتشار داده بود، به شدت تحت تأثیر قرار گرفت به طوری که حافظ را در دیوان غربی-شرقی همزاد خویش نامید. (نک. به یوهان ولفگانگ گوته، دیوان شرقی، ترجمه شجاع‌الدین شفا، ص ۳۴؛ نیز نک. به دیوان غربی-شرقی، ترجمه کورش صفوی؛ بهاء‌الدین خرمشاهی، «گوته و حافظ»، نشریه زیباشناخت، پاییز و زمستان ۸۷، شماره ۱).
۵. رالف والدو امرسن (Ralph Waldo Emerson): نویسنده و شاعری آمریکایی (۱۸۸۲-۱۸۰۳م). به زبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزید. او به سعدی و حافظ بسیار علاقه‌مند بود و حدود چهارصد بیت از اشعار حافظ را به انگلیسی ترجمه کرد. (نک. به فرهنگ جهانپور، «حافظ و امرسن»، ایران‌نامه، تابستان ۱۳۶۷، شماره ۲).
۶. فردریش ویلهلم نیچه (Friedrich Wilhelm Nietzsche): فیلسوف و متفکر آلمانی (۱۸۴۴-۱۹۰۰م). که از طریق ترجمه با غزلیات حافظ آشنا شده بود درباره او چنین می‌گوید:
«ای حافظ بزرگ! تو از می چه می‌خواهی که این اندازه از آن حرف می‌زنی؟ تو خود می‌ هستی که عالم را تا ابد در مستی فرو برده‌ای. تو از می چه می‌خواهی؟» (دکتر ابراهیمی دینانی، حافظ معنوی، ص ۱۷۳؛ نیز نک. داریوش آشوری، «شعر نیچه برای حافظ.»).
۷. رابیند رانات تاگور (Rabindranath Tagore): شاعر و فیلسوف هندی (۱۹۶۱-۱۸۶۱م). در خانواده‌ای بنگالی زاده شد. اغلب نوشته‌های او به زبان بنگالی است. (نک. دکتر پروین دخت مشهور، «مشابهت‌های «رند» حافظ با «باثول» تاگور»، نشریه فلسفه و کلام، بهار ۱۳۸۰، شماره ۲۹).
۸. آندره ژید (André Gide): نویسنده فرانسوی (۱۹۵۱-۱۸۶۹م). کتاب مانده‌های زمینی او معروف است. وی درباره حافظ چنین گفته است: «من همواره خوشبختی خود را در ساده‌کردن بزرگ‌ترین مسائل و مشکلات، در جایی یافته‌ام که حافظ از آن سرخوش و سرمست بود». (نک. دکتر پرویز ناتل خانلری، «حافظ شیرازی»، کتاب روح ایران، ص ۱۶۲).

حافظ دست به آفرینش غزلیاتی زد که می‌توان آن را اوج شعر کلاسیک ایرانی دانست. روانی و سلاست غزلیات حافظ از یک سو و چندبُعدی بودن آنها از سوی دیگر، شعر وی را در لفظ و معنا به اوج رساند و در قاف قله‌ای نشانده که تاکنون هیچ عنقایی^۱ بر آن نایستاده است.

از ویژگی‌های بارز حافظ که مختصّ اوست و هیچ شاعر دیگری در آن با او برابری نمی‌کند، آن است که جذب‌کنندهٔ رنگ و بوی همهٔ برجستگان و شاعران پیش از خود است؛ در عین حال شخصیت و هویت یگانهٔ خود را از دست نمی‌دهد؛ گاهی اشعارش آغشته به اندیشه‌های خیامی است^۲، بعضاً در طرز سخن سعدی ذوق و قریحهٔ خود را می‌آزماید^۳ و در برخی اوقات مانند روح پرشور و امیدوار جلال‌الدین بلخی ظاهر می‌شود.^۴

از ویژگی‌های کلام حافظ آن است که معانی بلند حکمی و عرفانی را در موجزترین و

۹. با اینکه شعر عموماً و اشعار حافظ خصوصاً در ترجمه به زبان‌های دیگر با دشواری‌های جدی روبه‌رو می‌شود، اما باید پذیرفت که از راه همین ترجمه‌ها بود که بزرگان سایر سرزمین‌ها مجذوب خواجه شدند و تحت تأثیر او قرار گرفتند. در بحث ترجمهٔ اشعار حافظ (نک. دکتر شفیعی کدکنی، «در ترجمه‌ناپذیری شعر»، مجلهٔ ایران‌شناسی، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۵۶).

۱. عنقا معادل سیمرغ در عربی است. مرغی افسانه‌ای که شکار کسی نمی‌شود و آشیانه بر جایی بس بلند دارد.
۲. اگرچه تأثیرات خیام بر حافظ انکارناپذیر است، اما فلسفهٔ خیام مبتنی بر خوشگذرانی از روی زهرالودگی و بی‌معنایی زندگی است. خیام همواره داس مرگ را دور سر انسان در گردش می‌بیند و از اینکه روزی باید این جهان را ترک نماید، هراسان است؛ در حالی که حافظ خود را در وادی هراس و سرگردانی معطل نمی‌کند و از این رو طالب شادخواری و فراغ‌بال و عاشقی است. آن هم عاشقی نقدطلبانه.

صادق هدایت در مقدمهٔ ترانه‌های خیام دربارهٔ مشرب خیامی چنین می‌گوید:

«... بدبینی هیچوقت گریبان او را ول نکرده. یکی از اختصاصات فکر خیام است که پیوسته با غم و اندوه و نیستی و مرگ آغشته است و در همان حال که دعوت به خوشی و شادی می‌نماید، لفظ خوشی در گلو گیر می‌کند. زیرا در همین دم با هزاران نکته و اشاره هیکل مرگ، کفن، قبرستان و نیستی خیلی قوی‌تر از مجلس کیف و عیش جلو انسان مجسم می‌شود و آن خوشی یکدم را از بین می‌برد...»

(ترانه‌های خیام، ص ۲۳، نسخهٔ الکترونیکی)

۳. سعدی را می‌توان استاد مسلم حافظ دانست و بی‌تردید حافظ بدون سعدی حافظ نمی‌شد؛ به طوری که حافظ بیش از هر شاعر دیگری با سعدی عجین شده و در مکتب او طبع آزمایی نموده است. حافظ بیش از سی غزل به وزن و قافیهٔ غزل‌های شیخ سعدی سروده است. (نک. علی دشتی، نقشی از حافظ)

در برخی از نسخ دیوان حافظ بیتی وجود دارد که در آن سعدی و خواجهی کرمانی ستوده شده‌اند:

استاد سخن سعدی‌ست پیش همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه

۴. در خصوص تأثیرپذیری حافظ از مولوی بلخی، (نک. دکتر عبدالکریم سروش، «حافظ و مولوی»، در مجموعه مقالات کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت حافظ، صص ۵۵۹-۵۹۷).

روان‌ترین ابیات گنجانده و با جادوی سخن و سحر بیانی که مختصّ اوست، اندیشه و شعر خود را شکوهمند و جاویدان ساخته است.

بی‌تردید حافظ با حوصله تمام به تراش شعرهای زمردگون خود می‌پرداخت و در مراحلی به تغییراتی دست می‌زد. شعرهای او معرفت حکیمانه دارند که بسیار روان و زیبا به هم آمیخته شده‌اند. او عامدانه تلاش می‌کرد غزلیاتش را هرچه بیشتر در ابهام، ابهام^۱ و تلمیح^۲ در پیچد تا منظور نهایی خود را به سادگی در دسترس همگان قرار ندهد.^۳

اگرچه حافظ فیلسوف نبود و اسلوب فلسفی نداشت، اما از دیوان او چنین استنباط می‌شود که اشراف کاملی بر علوم زمانه خود و از جمله فلسفه داشت و زیر و بم مکاتب کلامی زمانه خود را به خوبی می‌شناخت. از همین راه می‌توان عصاره فکر فلسفی و اندیشه‌های کلامی را در جای جای غزلیات او به روشنی دید.

حافظ را باید شاعری لغزنده خواند که در دستان هیچ‌کس به درستی قرار نمی‌گیرد و از همین روی است که نمی‌توان او را به تمامی یا به روشنی تحلیل کرد. او چندوجهی و چندمشربی است و به وضوح خود را صنعتگر می‌خواند:

حافظم در مجلسی، دُردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم

(غزل ۳۵۲)

صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند

عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد

۱. ابهام در لغت به معنای به گمان افکندن است. در علم بدیع ابهام را چنین تعریف کرده‌اند: آوردن کلمه‌ای که دارای دو معنی باشد؛ یکی نزدیک (قریب) و دیگری دور (غریب) و ذهن مخاطب ابتدا به طرف معنی نزدیک برود و سپس به معنی دور که مقصود گوینده است، جلب شود. ابهام انواع گوناگون دارد. (نک. به *غیاث‌اللغات*). مانند این بیت از حافظ که «خرابی» در آن به دو معنی به کار رفته است: ۱. مستی و بی‌خبری و ۲. ویرانی و نابودی.

هرکه آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات بگویند که هشیار کجاست

۲. تلمیح یعنی نگاهی سبک به سوی چیزی کردن (*غیاث‌اللغات*) و در اصطلاح بدیع آن است که در اشاره‌ای کوتاه ذهن مخاطب را متوجه موضوعی، قصه‌ای، اسطوره‌ای و یا آیه و حدیثی کنند. مانند:

ببین که سبب زنخدان تو چه می‌گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

که اشاره‌ای است به قصه مشهور یوسف و برادرانش در قرآن.

۳. بی‌گمان حافظ بیش از هر شاعر دیگری اشعار خود را اصلاح می‌کرد و به جرح و تعدیل آنها همت می‌گماشت. یکی از دلایل تنوع و تعدد نسخ دیوان حافظ همین موضوع است. (نک. علی دشتی، *نقشی از حافظ*، ص ۹۹؛ «مقدمه دیوان حافظ»، به اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد، ص بیست و یک).

من این دلق مرقع را بخواهم سوختن روزی

که پیر می فروشانش به جامی بر نمی‌گیرد

(غزل ۱۴۹)

حافظ شاعری است که می‌توان او را چکیده و عصارهٔ فرهنگ ایرانی - اسلامی خواند که در روح ایرانی تجلی یافته است.^۱ او قدرتی دارد که کهنگی بردار نیست و از این رو از چند قرن پیش مردمی‌ترین و پرمخاطب‌ترین شاعر ایرانی بوده و هست و از همین رو بیش از صدها بیت و مصرع از دیوان او به صورت ضرب‌المثل، در بین مردم به کار می‌رود.^۲

محمد گلندام، گردآورنده (جامع) دیوان حافظ که سابقهٔ هم‌درسی و هم‌صحبتی او را داشته است، در این رابطه چنین می‌گوید:

«...مذاق عوام را به لفظ متین شیرین کرده و دهان خواص را به معنی مُبین نمکین داشته، هم اصحاب ظاهر را بدو ابواب آشنایی گشوده و هم ارباب باطن را از او موادّ روشنایی افزوده، در هر واقعه‌ای سخنی مناسب حال گفته، و برای هر معنی غریبه‌ای انگیخته، و معانی بسیار به لفظ اندک خرج کرده و انواع ابداع در دُرُج انشاء درج کرده، گاه سرخوشان کوی محبت را بر جادهٔ مُعاشقت و نظر بازی داشته و شیشهٔ صبر ایشان بر سنگ بی‌ثباتی زده:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نباشد
و گاه دُردی‌کشان مصطبهٔ ارادت را به مُلازمت پیر و دیر مغان و مجاورت بیت‌الحرام خرابات
ترغیب کرده:

تاز میخانه و می‌نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مُغان خواهد بود»^۳

اگرچه حافظ خود را پشمینه‌پوشی خوشخو می‌خواند،^۴ اما همواره در حال مقابله با زاهدان تندخو و صوفیان فرصت‌طلب است. حافظ در اشعارش بارها نام شیخ و زاهد و

۱. «حافظ حافظهٔ ماست. ذهن و زبان و زندگی ما سرشته با حافظ است.» (بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۳۵).

۲. برای آشنایی با برخی از ضرب‌المثل‌های یادشده، نک. به بانگ جرس، پرتو علوی، ص ۱۴۹).

۳. «مقدمهٔ دیوان»، به تصحیح قزوینی و غنی، ص «قا».

۴. سرمست در قبای زرافشان چو بگذری یک بوسه نذر حافظ پشمینه‌پوش کن

(غزل ۳۹۸)

حافظ برخلاف زاهدان تندخو و بدخو، تساهل و خوشخویی را پیشهٔ خود ساخته بود:

پشمینه‌پوش تندخو از عشق نشینده است بو از مستی‌اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

(غزل ۱۹۱)

صوفی^۱ را آورده است اما بیانش همواره رنگی از کنایه، طنز و انکار دارد:^۲

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد یاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
(غزل ۲۹۶)

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
(غزل ۲۰۰)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
(غزل ۴۰۷)

حافظ خود را صوفی و رندی^۳ می خواند که به هیچ چیز سر فرود نمی آورد. او تنها

۱. «صوف» یعنی پشم و «صوفی» یعنی پشمینه پوش. «صوفیه» جمع واژه صوفی است. فعل «تصوف» از صوفی مشتق شده و به معنای پیمودن مرام صوفی است. در اصطلاح، کسی را صوفی گویند که دل خود را از خاطر غیر حق، صاف گرداند. در برخی از شرح‌های عرفانی نوشته‌اند که، صوفی منسوب به صوفه است و آن قومی بود از اهل تجرد که در ایام قبل از اسلام خدمت کعبه می‌کردند (غیاث‌اللغات، ص ۵۴۴). ابوالفتح بستی، از شاعران قرن چهارم هجری در تعریف، صوفی چنین می‌گوید:

«مردم در لفظ، صوفی اختلاف کردند در قدیم، و آن را مشتق از پشم گمان بردند، و من این نام را ویژه کس ندانم جز جوانمردی که صافی بود و صفا یافت تا به صوفی ملقب گشت.»

(نک. محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ نیز نک. به عبدالرحمن بدوی، تاریخ تصوف اسلامی، ص ۴۰). نخستین شخصی که نام صوفی بر خود داشت، ابوهاشم کوفی بود که در نیمه نخست سده دوم هجری می‌زیست. (نک. عبدالرحمن بدوی، تاریخ تصوف اسلامی، ص ۳۳).

میان عارف و صوفی تفاوت بسیار است، عارف جز درباره توحید نمی‌اندیشد در حالی که، صوفی در عرصه مکاشفات و خوارق عادات متوقف است؛ همچنانکه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی فرموده است: «... تا صوفی ریش را شانه کردن، عارف به خدا می‌رسد.» (مناقب‌العارفین، ج ۱، ص ۴۱۲) و از همین رو حافظ نیز بین این دو تفاوت قائل است و هر قدر که از صوفی انتقاد می‌کند، عارف را بزرگ می‌دارد.

۲. اینکه حافظ عنوان خواجه داشت و نه شیخ، می‌تواند قرینه‌ای باشد به اینکه او صوفی نبوده است. همچنان که خود می‌گوید:

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم یا جام باده یا قصه کوتاه

(غزل ۴۱۸)

۳. رند، مردم مُحیل و زیرک، بی‌باک و منکر، و لایبالی و بی‌قید را گویند. رند، منکر اهل قید و صلاح است و ظاهر خود را ملامتی نشان می‌دهد اما باطنش سلامت باشد. (برهان‌طالع، ص ۹۶۳). در غیاث‌اللغات (ص ۴۱۴) درباره واژه رند چنین آمده است: «رند منکری است که انکار او از امور شرعیه از زیرکی باشد نه از جهل. جمع رند رنود است.»

در اغلب منابع تاریخی (مانند تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۱۲۲۳؛ تاریخ بیهقی، ج ۴، ص ۲۳۵؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، ص ۶۶؛ تنوی، تاریخ الفی، ج ۴، ص ۲۴۹۴؛ و دیگرانی از این دست) رند و رنود بار منفی دارد و به غارتگران و مردمان فرومایه اطلاق شده است. در میان شاعران ناصر خسرو، سعدی و مولانا رند و رندان براکم و

ادامه در صفحه بعد ←

قلندری^۱ و قلاشی^۲ را شأن خود می‌داند و مهمتر از همه عاشقی است عیار^۳ و عالم‌سوز. حافظ عیاری است که گوشه میخانه را خانقاه^۴ خود کرده و از عجب خانقاهی به ستوه

← ادامه از صفحه قبل

بیش نکوهش کرده‌اند، اما سنایی و عطار به دیده مثبت به آنها نگرسته‌اند.

رند و رندی از مهمترین مفاهیم کلیدی در نزد حافظ است به طوری که در غزلیاتش بیش از ۹۵ بار آن را مورد استفاده قرار داده و منظوری خاص از آن اراده دارد. اگر بتوان دو واژه بسیار مهم و پرمفهوم نزد حافظ سراغ گرفت همانا عشق و رندی هستند.

بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ‌شناس معاصر، درباره رندی حافظ چنین گفته است:

«... رند شخصیتی است جامع‌الاطراف، متناقض و متوازن که فرصت و مجال نوسانش از ازل تا به ابد و از مسجد تا میخانه و از ایمان تا حوالی شک است...» (نک. ذهن و زبان حافظ، ص ۳۰) و نیز: «... رند تا کمی بیشتر از حافظ و بلکه حتی در زمان او هم معنای نامطلوب و منفی داشته است. چنانکه همین امروز هم بعد از آنهمه مساعی حافظ، دوباره رند، به صورت کهنه‌رند، مرد رند، خرمرد رند، درآمده است.» (بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۱۰).

۱. قلندر در نزد عارفان مرتبه‌ای از روح است که شخص از قیود رسمی و تعریفات اسمی رهایی یافته و طالب جمال و جلال حق می‌شود. (نک. برهان قاطع، ص ۱۵۴۱). ریشه این واژه نامعلوم است، اما گفته‌اند که قلندر در اصل کلندر بود، به معنی کنده ناتراشیده که در پس در می‌انداختند تا در گشوده نشود (غیث‌اللغات، ص ۶۸۰). در سفرنامه ابن بطوطه درباره شیخ جمال‌الدین ساوه‌ای آمده است که وی پیشوای قلندریه بود و سر و ریش و ابروان خود را می‌تراشیده است:

«شهر کنونی دمیاط جدیدالاحداث است و شهر قدیمی را فرنگی‌ها در زمان الملک الصالح ویران کردند. خانقاه شیخ جمال‌الدین ساوه‌ای پیشوای گروه معروف قلندریان که ریش و ابروان خود را می‌تراشند، در دمیاط واقع است...»

ابن بطوطه داستانی در خصوص اینکه چرا قلندریه مو و ابروان خود را می‌تراشیدند، آورده است. (نک. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۶۸).

فرق میان قلندری و ملامتی آن است که ملامتی سعی در مکتوم ساختن عبادات و عادات خوب خود دارد در حالی که قلندری در پی خراب کردن عادات و عبادات خود است؛ از همین رو گفته می‌شود که قلندر لایبالی است. (نک. حافظ شیرین‌سخن، ص ۴۲۳؛ فرهنگ اشعار حافظ، صص ۵۵۵-۵۵۱).

۲. قلاش یا کلاش یعنی زیرک و حيله‌گر. این کلمه فارسی است و به مردم بی‌نام، بی چیز، مفلس، مکار، می‌خواره، باده‌پرست، خراباتی و مقیم میکده‌ها اشاره دارد. (نک به لغت‌نامه دهخدا). حافظ خود در بیتی چنین می‌گوید:

ساقی بیار جامی و از خلوتم برون کش تا در به در بگردم قلاش و لایبالی

(غزل ۴۶۲)

۳. عیار در لغت یعنی گریزنده، مرد تیزخاطر و بسیار آمد و شد کننده. همچنین مردی که نفس و خواهش خود را رها کند و به آن بیم ندهد و به هوای نفس عمل کند، تیزرو و تیزدو، تردست و زیرک. (ناظم‌الاطباء). تردست و زیرک و چالاک. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «عیار»).

۴. خانقاه معرف خانگاه (خانه‌گاه) فارسی است. خانقاه محل تجمع، صوفیه بوده است. زاویه، رباط، تکیه و یا

← ادامه در صفحه بعد

آمده است:^۱

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تا خرّقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی

(غزل ۴۸۹)

شاید بتوان عصاره و صفت ممیّز اشعار حافظ را در دو واژه بسیار کلیدی و مهم خلاصه کرد؛ «عشق» و «رندی»:^۲

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد، نظر به عیب کند

(غزل ۱۸۸)

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست آن جا جز آن که جان بسپارند، چاره نیست
فرصت شمر طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

(غزل ۷۲)

همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

(غزل ۳۳۷)

حافظ آزاداندیشی است که باکی از پشت پازدن به باورها و اعتقادات عمومی ندارد و مرغ روح خود را از مسجد تا میخانه به پرواز درمی آورد. او نگران دین و شریعت رسمی زمانه اش نیست، به همین جهت گاهی دل به هوای دین نیاکان خود می دهد و از زردشت نیز یادی می کند:

چون گل سوار شود بر هوا سلیمان وار سحر که مرغ درآید به نغمه داوود

← ادامه از صفحه قبل

صومعه نیز به همین معنا در نزد ملل دیگر متداول می باشد. (نک. سعید نفیسی، سرچشمه تصوّف در ایران، ص ۱۲۸ به بعد).

۱. گرچه حافظ با خانقاهیان درمی پیچد و آنها را به تیغ سخن می زند، اما به طور قطع و یقین نفس خود را در کوره های سلوک و گوشه نشینی گذاخته بود. (نک. علیرضا ذکاوتی قراگزلو «از روزبهان تا حافظ»، در مجموعه عرفانیات، ص ۸۹).

۲. «... عشق دستمایه و سرمایه رستگاری اخروی است، و رندی دستمایه و سرمایه خوش زیستن، یعنی گذران خوش [اگر نگوئیم خوش گذرانی]... اساس رندی بر عاقبت طلبی فردگرایانه است.» (بهاءالدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۱۴). رندی «حکمت متعالی» حافظ است. (نک. بهاءالدین خرمشاهی، «از این دو راه منزل»، ص ۲۲۷).

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمود
(غزل ۲۱۹)

او خود را در چهارچوب تنگ طریقت‌ها و مذاهب زمانه محصور نمی‌کند و بسته به شرایط به نیکی از شریعت‌های مختلف بهره‌هایی دلخواه می‌برد:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمان‌کشی شهره شدم روز الست
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یک سره بر هرچه که هست
(غزل ۲۴)

مضامین شیعی نیز در نزد او جایگاهی دارد و بعضاً از آنها استفاده می‌کند:

عزیز مصر به رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
کجاست صوفی دجال فعل ملحدشکل بگو بسوز که مهدی دین‌پناه رسید
(غزل ۲۴۲)

گاهی در لباس معتزله^۲ ظاهر می‌شود:

بگشا پسته خندان و شکرریزی کن خلق را از دهن خویش مینداز به شک
چرخ برهم زخم ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زیبونی کشم از چرخ فلک
(غزل ۳۰۱)

و گاهی چنان است که گویی اشعری مذهبی^۳ خالص شده و از در و دیوار وجودش جبرگرایی می‌بارد:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آن چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

۱. چهار تکبیر زدن کنایه از پایان دادن و فراغت از کار است. در اصل به هنگام اقامه نماز میت اهل سنت چهار تکبیر و اهل تشیع پنج تکبیر بر میت می‌خوانند. در ادبیات فارسی، چهار تکبیر زدن بر چیزی به معنای رهاکردن آن چیز است.

۲. معتزله یکی از جریان‌های اصلی کلامی در میان اهل سنت بود. معتزله بر خلاف اشاعره عقل‌گرا بودند. آنها بعضاً نظرات فلاسفه را با دین مخلوط و ممزوج می‌کردند. ظهور معتزله در زمان بنی‌امیه در سال‌های ۶۵ تا ۸۶ هجری قمری رخ داده است. بنیانگذار آن، واصل بن عطا از شاگردان حسن بصری بود. (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ص ۲۸۰۲).

۳. اشاعره (جمع اشعری) نامی بود که بر پیروان مکتب کلامی ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری اطلاق می‌شد. اشاعره در معنای عام به سنت‌گرایان یا اهل سنت و جماعت گفته می‌شود. آنها در برابر عقل‌گرایان معتزلی، بر نقل و حدیث تأکید می‌ورزیدند و با ترک چون و چرا تمایل به جبر داشتند. (مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ص ۱۱۵۴).

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست
 که از آن دست که او می کشدم می رویم
 (غزل ۳۸۹)

کنون به آب می لعل خرقة می شویم
 نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت
 مگر گشایش حافظ در این خرابی بود
 که بخشش از لش در می مغان انداخت
 (غزل ۱۶)

و گاهی با ذهن نقاد و معترض، دایره اختیار را چنان گشوده می بیند که عزم آن می کند
 همه زمین و زمان را تغییر دهد:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم
 (غزل ۳۷۴)^۱

حافظ ابایی از آن ندارد که بعضاً پوچ‌گرایی و دم‌غنیمتی را پیشه خود سازد و همه چیز
 جهان را هیچ در هیچ پندارد و آن را به سخره گیرد:

مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق
 گرت مدام میسر شود زهی توفیق
 جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است
 هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
 (غزل ۲۹۸)

تا بی سر و پا باشد اوضاع فلک زین دست
 در سر هوس ساقی در دست شراب اولی
 (غزل ۴۶۶)

اما در این میان شاید بتوان شاهکار حافظ را زمینی کردن عشق دانست.^۲ او عشق
 عارفانه را ریکه آسمانی‌اش به میان آدمیانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند و طبعاً آلوده
 و مشوش‌اند، می‌کشد تا نشان دهد که عشق متعلق به انسان‌هایی است که گناه می‌کنند و
 سپس راه توبه را می‌شناسند. مگر نه این است که انسان بی‌گناه نوعی از فرشته است که

۱. در برخی از نسخ «من و ساقی به هم سازیم» آمده است.

۲. عشق نزد حافظ سه وجه دارد: الهی یا عرفانی، انسانی یا زمینی و هنری یا ادبی. همچنانکه می‌یابیم و باده در
 دیوان خواجه حافظ سه گونه دارد: می عرفانی، می انگوری و می ادبی. برای آشنایی و درک بهتر این
 تقسیم‌بندی‌ها و شواهد شعری آن (نک. به بهاء‌الدین خرمشاهی، ذهن و زبان حافظ، ۱۳۸۵؛ همو، حافظ‌نامه، ج ۲،
 صص ۱۱۷۳-۱۱۶۸).

دون مقام انسانی است؟

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود

بین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست

بیار باده که در بارگاه استغنا

چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست

(غزل ۲۵)

آنچه او ریخت به پیمانۀ ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر باده مست

خندۀ جام می و زلف گره گیر نگار ای بسا توبه که چون توبۀ حافظ بشکست

(غزل ۲۶)

چه پیش از حافظ و چه در دوران او، برخی از صوفیان و اهل طریقت در عوالمی سیر می‌کرده‌اند که ماحصل آن بیان عباراتی بود موسوم به «شطح»^۱ و «طامات»^۲. حافظ هیچ یک از آنها را بر نمی‌تافت و از همین راه آنها را به باد سخره می‌گرفت و به تازیانۀ انتقاد می‌راند:

صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش

طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه تسییح و طیلسان به می و میگسار بخش

(غزل ۲۷۵)^۳

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم

سوی رندان قلندر به ره آورد سفر دلق بسطامی و سجاده طامات بریم

(غزل ۳۷۵)

یکی از عقل می‌لافت، یکی طامات می‌بافت بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه که از پای خمت روزی به حوض کوثر اندازیم

(غزل ۳۷۴)

۱. شطح در لغت به معنی حرکت است؛ چنانکه اگر آب بسیار بخواهد از جویی تنگ با فشار بگذرد و از آن سرریز کند، به عربی گویند: «سَطَّحَ الماء». بنابراین حال مریدی که در اثر غلیان وجد سخنانی از سری خبری بر زبان آورد را به شطح تشبیه کرده‌اند. (احمدعلی رجایی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۳۶۷).

۲. طامات یعنی سخنان رمزآلودی که به همراه ادعاهای بزرگ است و طبعاً دعوی کرامت و خرق عاداتی که سخت عجیب و نادر می‌نماید. (احمدعلی رجایی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۴۷۳).

۳. طیلسان جامه‌ای مدور که از سمت پایین باز است و آن را بر سر می‌افکنده‌اند.

دعای حافظ ورد صبحگاهی پیر مغان است^۱، ترسی از گناه و دامان آلوده ندارد^۲؛ زیرا که طیب عشق است^۳ و ملامت را به جان می‌خرد و از همین رو از شهره شهر شدن باکی ندارد و سرکشی در باورهای مورد پذیرش عموم را به اعلا درجه می‌رساند. او صوفی و زاهد و شیخ و واعظ را به تازیانه‌های نقد می‌راند^۴:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری ست رنجیدن

(غزل ۳۹۳)

طبعاً حافظ نیز پرورده زمانه خود بود و این مصادف بود با دوره ایلخانان که صفت بارز آن دوران هرج و مرج حکومت‌های محلی بوده است. طبیعی است که شرایط ناامن و آشوب‌های زمانه تأثیر مستقیم خود را بر ذهن و زبان حافظ بر جای نهاده باشد:

به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است
بگیر طره مه‌چهره‌ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است

(غزل ۴۵)

به راستی او کیست که با پیر و جوان، زن و مرد و خواص و عوام دمساز می‌شود و هیچ‌کس حاضر به صرف نظر کردن از او نیست؟ طیف گسترده‌ای از اشخاص از بی‌قید و لابلالی گرفته تا عارف و دیندار سجاده‌نشین دامن وی را رها نمی‌کنند و او را چون آینه‌ای پیش روی خود می‌دارند تا خویشتن خویش را در جام جهان‌نمای دیوانش به تماشا نشینند.

او بیت‌الغزل ادبیات عرفانی ایرانی است و از همین روی است که همگان از هر طیف و

۱. غزل ۵۳:

منم که گوشه میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد، صبحگاه من است
دکتر معین معتقد است که حافظ بیش از دیگر گویندگان اصطلاحات مزدینا را با معانی عرفانی به کار برده است. (نک. مزدینا و ادب پارسی، ج ۲، ص ۲۹۲ به بعد). بهاء‌الدین خرمشاهی نیز معتقد است: «در نزد حافظ، پیر مغان ترکیبی است از پیر می‌فروش و پیر طریقت». (نک. همو، حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۱۰۵).

۲. غزل ۵۶:

گر من آلوده‌دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست

۳. غزل ۱۲۹:

طیب عشق منم باده ده که این معجون فراغت آرد و اندیشه خطا بسرد

۴. «حلاج با آن طبع طوفانی و اناالحق زدنش، به اندازه حافظ توسن نیست.» (بهاء‌الدین خرمشاهی، ذهن و زبان حافظ، ص «۵۵»).

گروه و طبقات گوناگون اجتماعی وی را دمخور و دمساز خود می‌یابد و سخنش را آرام‌بخش دل خود می‌یابد.

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم
(غزل ۳۱۷)^۱

مانند بسیاری از بزرگان و سخن‌سرایان ایران، از حافظ نیز زندگینامه‌ای خودنوشت^۲ بر جای نمانده است. اگرچه دیوان اشعار او بهترین و مؤثق‌ترین سند برای پی بردن به آراء و نظرات این شاعر زودآشنای دیرپاب است، اما بررسی منابع تاریخی و تذکره‌های موجود^۳ می‌تواند بسیار مورد استفاده قرار گیرد.

کتابی که در دست دارید، طرحی است از زندگانی شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که راقم آن تلاش کرده است تا بر اساس منابع تاریخی و نوشته‌های تذکره‌نویسان شرح حالی از وی به دست دهد که ضمن استواری و متقن بودن مطالب آن، از موضوعات و سخنان افسانه‌وار دور باشد. این کتاب حاوی سه بخش مجزا و مشخص است:

الف. زندگی حافظ و شرح احوال وی که برآمده از منابع تاریخی و نوشته‌های تذکره‌نویسان است.

ب. آوردن عین نوشته‌های منابع تاریخی درباره احوال شخصی حافظ.

ج. آوردن عین نوشته‌های تذکره‌ها درباره احوال شخصی حافظ.

دوست دارم این پیشگفتار را با شعر بسیار عمیق استاد محمدرضا شفیعی کدکنی که

۱. از دوران گذشته خواص و عوام به فال گرفتن از دیوان حافظ به عنوان کاشف‌الاسرار و بیان‌کننده رازهای درون علاقه‌مند بوده و هستند. این خود حاکی از آن است که حافظ با همگان دمخور و مونس است. این از ویژگی‌های خاص شعر حافظ به شمار می‌رود که در نوع خود یگانه است:

به ناامیدی از این در مرو بزن فالی بود که قرعه دولت به نام ما افتد
ز خاک کوی تو هر که که دم زند حافظ نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

(غزل ۱۱۴)

2. autobiography

۳. همان‌گونه که کتاب‌ها و منابع تاریخی به هم متکی هستند، تذکره‌ها نیز اغلب از روی یکدیگر استنساخ شده‌اند. شاید بتوان گفت که تذکره‌ها به خاطر سیاق کاری و ارادتمندی نویسندگان به این یا آن شخصیت، از وجاهت کمتری نسبت به منابع تاریخی برخوردارند، اما باید از لابه‌لای همین نوشتارها به برخی زوایا و گوشه‌های زندگی بزرگانی چون حافظ پی برد.

وصفی است بسیار زیبا و گویا از حافظ، به پایان برسانم:

ای هرگز و همیشه!

مستی و هوشیاری و راهی و رهزنی
 ابری و آفتابی و تاریک و روشنی
 هرکس درون شعر تو جوئیای خویش و تو
 آیینه دار خاطر هر مرد و هر زنی
 در پایتخت سلسله شب، که شهر ماست
 همواره روح را به سوی روز، روزنی
 شناخت کس تو را و شگفتا که قرن هاست
 حاضر میان انجمن و کوی و برزنی
 این سان که در سرود تو خون و طراوت است
 صد پیشه ارغوانی و صد باغ سوسنی
 ای هرگز و همیشه و نزدیک و دیر و دور
 در هر کجا و هیچ کجا، در چه مأمنی؟
 در مسجدی و گوشه میخانه ات پناه
 آلوده شرابی و پاکیزه دامنی
 هر مصرعت عصاره ای اعصار و ای شگفت
 کآینده را به آینگی صبح روشنی
 نشگفت اگر که سلسله عاشقان دهر
 امروز خامش اند و تو گرم سرودنی
 آفاق از چراغ صدای تو روشن است
 خاموشی ات مباد که فریاد میهنی!

* * *

در خاتمه لازم می دانم از راهنمایی ها و تشویق های استاد ارجمند جناب آقای

۱. به نقل از کتاب / این کیمیای هستی، مجموعه مقاله ها و یادداشت های استاد محمدرضا شفیعی کدکنی درباره حافظ، به کوشش ولی الله درودیان.

بهاء‌الدین خرمشاهی که اینجانب را مشمول لطف و مرحمت قرار داده و مطلبی در معرفی کتاب نوشتند تشکر و قدردانی نمایم.

همچنین جا دارد از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر توفیق سبحانی به خاطر تذکرات ظریفی که ارائه فرمودند، و دوست عزیزم آقای پیام شمس‌الدین که در ویرایش کتاب کمک کردند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

میرحسین ولوی

مردادماه ۹۵